

"سوره الغراب"؛ بیست و دو سالگی یک رمان و شصت سالگی نویسنده‌اش

حدود ۲۲ سال از انتشار چاپ نخست رمان "سوره الغراب" می‌گذرد. نویسنده‌ی این کتاب، محمود مسعودی که در سال جاری ۶۰ ساله شد، اخیراً تمام آثار خود را از طریق اینترنت در دسترس خوانندگان و علاقمندان ادبیات قرار داده است.



«رمان "سوره الغراب" حادثه‌ای مهم و قابل ملاحظه در زمینه رمان مدرن فارسی است.» این نخستین عبارت از نقد و بررسی مفصلی است که پرتو نوری علاوه بر اثر محمود مسعودی نوشته است. حورا یاوری، یکی دیگر از منتقدان سرشناس خارج از کشور، "سوره الغراب" را «در شمار داستان‌هایی از قبیل بوف کور» قرار می‌دهد. نقدهای تحسین‌آمیز دیگری نیز درباره‌ی این کتاب منتشر شده، اما دلایل متفاوتی باعث شد که رمان "سوره الغراب" در جایگاهی که منتقدان شایسته‌اش می‌دانند دیده نشود.

اثری ادبی در یک نشریه سیاسی

سوره الغراب زمانی منتشر شد که هنوز چیزی به عنوان ادبیات مهاجرت یا تبعید شکل نگرفته بود؛ اواسط دهه‌ی شصت خورشیدی، گروه‌های سیاسی تازه از چارچوب‌های تنگ تشکیلاتی بیرون می‌آمدند و به مقالات ادبی و فرهنگی اعتنا می‌کردند؛ هنوز بسیاری از مهاجران چمدان‌های خود را باز نکرده بودند و نشر کتاب و آثار ادبی، آنچنان که امروز، رواج نداشت. بی‌جهت نیست که این رمان نخستین بار در مجله‌ی "زمان نو" منتشر شد؛ نشریه‌ای متعلق به گروهی از فعالان چپ که روایت‌های رسمی مارکسیسم استالینی و تشکلهای مرکزیت‌محور را فضای مناسبی برای رشد و تنفس نمی‌دیدند.

زمان نو یکی، و از مهم‌ترین نشریه‌هایی بود که به نقد حال و گذشته جنبش چپ می‌پرداخت تا راهی برای تفکر مستقل و انتقادی بگشاید. شاید شکل انتشار "سوره الغراب" هم تمثیل و گواهی باشد بر دورانی که رویکرد ایرانیان خارج از کشور نسبت به مسائل مختلف دستخوش تغییراتی جدی بود. دوری از فضای تنگ تشکلهای سیاسی و سیاست‌زده و توجه به جنبه‌های فرهنگی از مشخصه‌های این دوران است. زمان نو، به عنوان یک نشریه‌ی عمدتاً سیاسی، با اختصاص نزدیک به نیمی از شماره سیزدهم‌اش به انتشار یک اثر ادبی، واپسین

روزهای حیات خود را می‌گذراند. همین شماره نیز پس از یک سال و نیم تاخیر و با تغییراتی اساسی در شکل اداره مجله، فروردین سال ۱۳۶۷ منتشر شد.

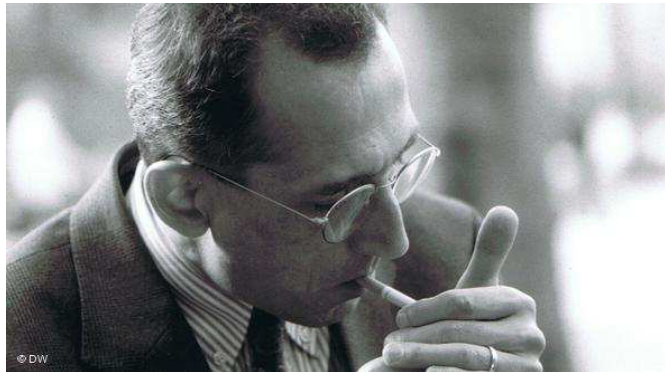
جایزه "باران" و چاپ سوره‌الغراب به صورت کتاب

از اواخر دهه‌ی شصت خورشیدی انتشار آثار ادبی رونق گرفت و ده‌ها ناشر ایرانی در خارج از کشور فعال شدند. یکی از این ناشران "نشر باران" در سوئد است که همچنان از پرکارترین و معتبرترین ناشران ایرانی برون‌مرزی به شمار می‌رود. نشر باران در سال ۱۹۹۴ جایزه‌ای ادبی را پایه‌گذاری کرد که حیاتش دیری نپایید. داوران این جایزه در نخستین دوره، به بررسی آثاری پرداختند که تا آن زمان در خارج منتشر شده بود. سوره‌الغراب که شش سال از انتشارش می‌گذشت، رمان برگزیده‌ی داوران این جایزه شد. نقد پرتو نوری علا بر این رمان نیز، که بهار ۱۳۷۲ در شماره ۱۳ فصلنامه «بررسی کتاب» منتشر شده بود، جایزه بهترین نقد ادبی را نصیب نویسنده‌اش کرد.

رمان محمود مسعودی در سال ۱۹۹۵ به عنوان کتابی مستقل توسط نشر باران منتشر شده است. از مسعودی پیشتر دو داستان کوتاه در زمان نو منتشر شده بود که آنها نیز در کتابی زیر عنوان «باغهای تنهایی» از سوی همین ناشر به خوانندگان عرضه شده است. این‌ها تنها آثار داستانی‌ای هستند که تاکنون به صورت کتاب از مسعودی منتشر شده‌اند.

شبحی از نویسنده یک رمان "مهم و استثنایی"

شاید عدم انتشار اثر داستانی تازه‌ای از مسعودی در بیست و دو سال گذشته، از علت‌های دیگری باشد که سوره‌الغراب به رغم ستایش‌های فراوان و جایگاهی که منتقدان برای آن در داستان‌نویسی معاصر توصیف کرده‌اند، آنچنان که شایسته این کتاب عنوان شده، شناخته نشده باشد. این واقعیت که ادبیات ما نیز بیش از آنکه «اثرمحور» باشد «نویسنده‌محور» است، می‌تواند در این وضعیت بی‌تأثیر نباشد.



محمود مسعودی

محمود مسعودی نه مصاحبه کرده، نه در نشست حاضر شده، نه بیانیه‌ای امضا کرده و نه در گروه و جمعیتی عضو و فعال بوده است. از او حتا عکس‌های زیادی در دسترس نیست. این نویسنده چنان خود را به نفع آثارش عقب کشیده که یکی از ستایشگرانش تا مدت‌ها در وجود چنین نویسنده‌ای تردید می‌کرد. نسرین رنجبر ایرانی در نقدی بر سوره‌الغراب که پس از انتشار رمان به صورت کتاب منتشر شده، می‌نویسد: «برای من محمود مسعودی نام آشنایی نیست و سوره‌الغراب نخستین کاری است که از او می‌خوانم. از دیگرانی هم که پرس و جو کرده‌ام، کسی را نیافته‌ام که او را بشناسد. و این حدس مرا به یقین نزدیک می‌کند که مسعودی نام حقیقی آفریننده "سوره‌الغراب" نیست.» او با تایید این نظر نوری علا که رمان مسعودی را «از جمله آثار متشخص، مهم و استثنایی در یک دهه اخیر» به حساب آورده می‌نویسد: «من بر این باورم که این رمان نه تنها در دهه اخیر، بل در کل تاریخ رمان‌نویسی ایران، کاری با ارزش‌های نوین و درخور توجه است.»

«شعور شک در برابر حماقت یقین»

سوره‌الغراب زمانی منتشر شد که فعالیت‌های ادبی در خارج از کشور برای اهل ادبیات ساکن ایران زیاد شناخته نبود. رفت و آمدها نیز آنگونه که بعدها رواج پیدا کرد انجام نمی‌شد. چاپ آثار نویسندگان ساکن خارج و موفقیت آنها، به ویژه در یک دهه‌ی گذشته چنان بوده که تصور ناشناخته بودن این ادبیات در سال‌های پیش از آن دشوار است.

از زمانی که جایزه‌های مستقل ادبی در ایران پا گرفتند، تقریباً در هر دوره دست‌کم یکی از آثار برگزیده متعلق به نویسندگان خارج از کشور بوده است. این جایزه‌ها در جلب توجه خوانندگان به آثار ادبی خارج از ایران نقشی مهم داشته‌اند. دور از انتظار نیست که اگر امکان انتشار سوره‌الغراب در ایران وجود می‌داشت، سرنوشت‌اش دیگر می‌شد. اما اثر مسعودی زمانی نیست که بتواند در جمهوری اسلامی مجوز انتشار بگیرد. سوره‌الغراب شالوده و بنیاد تفکری را به نقد می‌کشد که حکومت کنونی ایران تبلور و معرف آن است؛ این رمان به گفته‌ی نوری‌علا، جلوه‌ی «شعور شک در برابر حماقت یقین» است.

بازخوانی یقین‌های فرتوت



سوره‌الغراب زمانی چند لایه است؛ کاری است فکرشده و به غایت دقیق که بیش از آنکه خوانده شدن را از خواننده طلب کند، تفکربرانگیز است؛ دعوتی است به بازخوانی احکامی که شخصیت تاریخی و فکری ایرانیان را می‌سازد. در لایه‌های آشکار و پنهان این رمان تاریخ و افسانه و باورهای کهن ما از منظری دیگر دیده و به نمایش گذاشته شده است. «سوره‌ی کلاغ» مسعودی در یکی از ابعادش روایت دیگر افسانه‌ی «سی‌مرغ» و «سیمرغ» است. در افسانه‌ها جمعی از پرنده‌گان جو واجور در پی یافتن حقیقت به یکدیگر می‌پیوندند و در «یکی شدن» به حقیقت می‌رسند و حقیقت می‌شوند. در روایت مسعودی جمع، مجموعه‌ی فردیت‌های از دست رفته و مخدوش کسانی است که نه زبان یکدیگر را می‌فهمند و نه رفتار یکدیگر را؛ یکی کفن پوشیده و قمه بر فرق سر می‌کوبد، دیگری در فهم این کار حیران است و می‌گوید:

«سرو روش خونی بود و کفنش هم همین‌طور. کف دستش را می‌زد روی زخم سرش، یک کسانی را صدا

می‌کرد که من اصلاً نمی‌شناختم:

- حیر، حیر... صفر، صفر...

چه می‌دانم؟ بلکه همان‌ها فرق سرش را شکافته بودند. کلاغه هم با او دم می‌گرفت و من، نه اینکه اعصابم سست است، چیزی نمانده بود بروم قمه را از دستش بگیرم، محکم بکوبم توی فرق سرش که دست کم ساکت

بزند توی سر خودش...» (ص ۳۰)

بدیل «واژه‌های به جا مانده از فرهنگی متروک»

رمان محمود مسعودی در وجهی از خود ستایش‌نامه‌ی انسان است؛ انسانی که خود را از «آن همه داستان و تاریخ و افسانه و نقل و مثل و قصیده و قول و غزل و مثل و سوره موره و آیه مایه» که به حلقش کرده‌اند رها کند و خدای خود شود. انسان‌هایی که بتوانند «یک حرف به خوبی حرف‌های تو [او] بیاورند.» (ص ۳۸) کسانی که قادر باشند «باور کنند که شقه کردن ماه، فقط می‌توانسته صحنه زیبا و باشکوه‌ی از یک خواب اسرار آمیز بوده باشد.» (ص ۱۵۵)

مسعودی در رمانش شهری را توصیف می‌کند که ساکنانش برای «جبران فروافتادگی خود»، به گذشته‌اش «عظمت مایوس‌کننده‌ای ... نسبت می‌دهند.»؛ گذشته‌ای که «آنچنان بر گرد هر واژه به جا مانده آن تارهای پیچ در پیچی از شرح و تفسیر و تعبیر می‌تنند که عاقبت از فرهنگی متروک حریمی غیرقابل ورود یا حصار غیر قابل خروج به بار می‌آید.» (ص ۱۵۴) «اتفاقی نیست که رمان سوره‌الغراب هم در عنوان و هم در ساختار خود می‌خواهد بدیلی برای این «واژه‌های به جا مانده از فرهنگی متروک» ارائه کند تا حال و گذشته‌ی انسان ایرانی مسلمان شده در آن منعکس شود.

رمان سوره‌الغراب از هشت بخش تشکیل شده که هر بخش آن به تعدادی «آیه»ی کوتاه و بلند تقسیم شده‌اند. در ابتدای رمان آیه‌ی ۲۳ سوره البقره نقل شده که می‌گوید: «اگر از آنچه بر بنده خویش نازل کرده‌ایم به‌شک اندرید، سوره‌ای مانند آن بیارید. "سوره کلاغ" مسعودی ادعای نویسنده در هم‌وردی با قرآن نیست؛ پیشنهادی است برای بریدن از باورهای و یقین‌های سست و نیندیشیده از زبان کلاغی که سرگذشت تلخ و اندوهبار یک قوم را روایت می‌کند. با همین رویکرد "کلاغ" مسعودی هم‌زمان از زبان چند شخصیت اصلی رمان نیز سخن می‌گوید.

نفی پاسخ‌های از پیش آماده

رمان از زبان کلاغی آغاز می‌شود که خسته و مجروح در لانه‌اش نشسته، خود را در آینه نگاه می‌کند: «من کلاغم و فقط من مانده‌ام. جنگ و منقارم خونی است، یک بالم شکسته و از یک چشمم خون می‌ریزد...توی این سنگ صیقلی روبرو، یک چشمی که به خودم نگاه می‌کنم به تو، فرقی که نمی‌کنم می‌بینم... پاک کارم ساخته است...» کلاغ که از همان ابتدا سرگذشت خود را با خواننده در هم آمیخته به تلخی درمی‌یابد آنچه پس از تحمل رنج‌های فراوان از خود می‌بیند حقیقت و عده داده شده نیست:

«... بی ربط می‌گفت که می‌آییم اینجا خودمان را پیدا می‌کنیم. من کجا دارم خودم را پیدا می‌کنم؟ من دارم پشت و رو شده خودم را می‌بینم، نه خودم را. من از چشمم چیم خون می‌ریزد: من از چشم راستم. من بال راستم شکسته: من بال چپم...»



به این ترتیب تردید در فهم تلقینی و شعاری از واقعیت وجودی خود، و به چالش کشیدن تمام یقین‌هایی که از آسمان و زمین بر انسان نازل و تحمیل شده در قالب سوره‌ای از زبان کلاغ بیان می‌شود. این سوره‌ای «مانند»

سوره البقره نیست که شکاکي نازل کرده باشد؛ خطابه‌ای است در نفی پاسخ‌های از پیش آماده، و تردید و پرسشی است بی‌انتها در برابر تمام آن چیزهایی که نیندیشیده پذیرفته و ستایش می‌شود.

داستانی که کهنه نشده

سوره‌ی کلاغ از بخش هشتم آغاز و در بخش اول به پایان می‌رسد. این چرخش در فرم در تمام اجزای رمان نیز تکرار می‌شود. سراسر رمان لایه‌های در هم تنیده‌ی ماجراها و روایت‌هایی است که گاهی به جابه‌جایی شخصیت‌ها نیز می‌رسد. مسعودی موفق شده در بخش‌های مختلف زبان‌ها و لحن‌های کاملاً متفاوتی خلق کند که در تناسب با فضاهای گوناگون قرار دارند. ساختار رمان به همین دلیل به نظر پیچیده می‌رسد، گرچه زبانی بسیار دقیق، شفاف، موجز و تاثیرگذار دارد. در سوره‌الغراب اشاره‌های فراوانی به وضعیت جامعه‌ی ایران پس از انقلاب وجود دارد. مثلاً جایی که از زبان کلیشه‌ساز چاپخانه درباره چادر سرکردن زنها آمده: «چادر، نه این که آدم نمی‌داند چیزهای زیرش دقیقاً چه شکلی‌اند، بدتر آدم را خیالاتی و حالی به حالی می‌کند. برای همین آنقدر نوق کردم که همه سر کردند... کاش روزی برسد که ما هم سر کنیم. حیف است زنها از لذت تخیل محروم بشوند.» (ص ۱۲۴)

به رغم چنین اشاره‌هایی، زمان در رمان مسعودی به گستره‌ی تاریخ است و مکان، جایی که می‌تواند خیلی جاها باشد. همین ویژگی باعث شده که سوره الغراب پس از بیست و دو سال همچنان تر و تازه باشد. این رمان در دورانی منتشر شد که لاقول در ادبیات فارسی بحث در مورد ادبیات «پست مدرن» مانند امروز شایع نبود. به رغم این در ساختار رمان از شگردهایی استفاده شده که بسیاری آنها را از ویژگی‌های این شیوه‌ی ادبی می‌خوانند؛ تداخل شخصیت‌ها، در هم ریختن خط توالی زمان، و بهره گرفتن از نقشه‌ی شهر کلاغ برای توصیف آن یا حروفی از خطر شجری از این موارد است. مسعودی در نقل ماجراهای رمانش نیز چنان واقعیت را با رویدادهای «غیرواقعی و ناممکن» در هم آمیخته که همه چیز باورپذیر می‌نماید. او با این شگرد وهم و رویا و مالیخولیای زندگی انسان ایرانی را با زبانی بیان می‌کند که معتبرترین زبان ممکن به نظر می‌رسد.

آثار منتشر شده‌ی مسعودی روی اینترنت

پیش از انتشار آثار داستانی مسعودی، ظاهراً تنها یک ترجمه و یک مقاله از او منتشر شده است؛ یکی نقدی است بر اجرای نمایش‌نامه «دشمن مردم» هنریک ایبسن، در سال ۱۳۴۸، که همان سال با کارگردانی و بازی سعید سلطان‌پور در رشت بر صحنه رفت، و دیگری مقاله‌ی سیاسی «اینجا که ما هستیم، و آنجا که دموکراسی» که بهمن ۱۳۵۷ در روزنامه آیندگان به چاپ رسید. نویسنده‌ی سوره‌الغراب پس از انتشار این رمان و دو داستان کوتاه، بیشتر به کار ترجمه، و به عبارت دیگر، به انتشار ترجمه‌هایش مبادرت کرده است. شش نمایش‌نامه از برنار ماری کُلتس با مقدمه‌ای در معرفی نویسنده، برگردان تازه‌ای از شعر بلند «سرزمین هرز» تی اس الیوت زیر عنوان «ارض باطله» با مقدمه مفصلی در دشواری‌های ترجمه‌ی این اثر، و گزیده‌ای از شعرهای اِدْمُن ژایس با دو جستار از ژاک دریدا درباره‌ی آنها، از نمونه‌های کارهای غیر داستانی مسعودی هستند. «برگردان هفت فرگرد فراخوان، القرآن» نیز ترجمه‌ی بخش‌هایی از قرآن است که اول بار در نشریه مکت، ۱۹۹۵، و چهار سال بعد به عنوان کتابی مستقل از سوی نشر باران منتشر شد. این کار ترجمه‌ی هفت جزء قرآن، با برداشتی متفاوت از روایت‌های رسمی موجود است. مسعودی به جز این کتاب که از سوی نشر باران منتشر شده، بقیه‌ی ترجمه‌های خود را در «نشر سی و دو حرف» و در نسخه‌های اندک منتشر کرده است. محمود مسعودی که در سال ۱۳۸۸ شصت ساله شد، اخیراً تمام نوشته‌ها و ترجمه‌های خود را از طریق اینترنت (<http://mahmoodmassoodi.wordpress.com/>) در دسترس خوانندگان گذاشته است.

بهزاد کشمیری‌پور

تحریریه: بابک بهمنش

گزارش های صوتی و تصویری مرتبط

بشنوید: ۲۲ سالگی سوره الفراق؛ ۶۰ سالگی نویسنده اش

• تاریخ ۲۶,۰۲,۲۰۱۰

<http://www.dw.de/>